عدم تنافی انقلاب کوپرنیکی کانت با رویکرد فیزیکالیسم

شاگرد۲: اینکه فرمودید حرف‌هایی بزنیم که بر خلاف هیچ مبنای فلسفی نباشد، اینکه فرمودید هیچ ذهنی نباشد هم پیچ و مهره به هم مرتبط می‌شوند، بزرگترین مخالفش کانت است. بحثی دارد به نام انقلاب کوپرنیکی که همین را می‌گوید. اگر کانت را به‌عنوان فیلسوف قبول ندارید که هیچ. ولی اگر قبول داشته باشید واقعاً با این مخالف است.

استاد: نه، آن چه کانت می‌گوید - nomen و phenomen - ربطی به عرض من ندارد.

شاگرد: اینکه اگر انسانی نباشد و ذهنی نباشد... .

استاد: یک ایده‌آلیست محض مثل بارکلی بود که ... .

شاگرد: نه، مثل بارکلی نیست. ایده‌آلیست تجربی است. شما فرمودید اگر ذهنی نباشد و انسانی هم نباشد، بالأخره این پیچ و مهره با هم تناسب دارند. او این را قبول ندارد. اصلاً قبول ندارد که پیچ و مهره‌ای وجود داشته باشد.

استاد: کانت اصلاً این را نمی‌گوید.

شاگرد: انقلاب کوپرنیکی که کانت می‌گوید چیست؟ می‌گوید در این انقلاب مبنای معرفت‌شناسی را عوض کردم. واقعیت چیزی نیست که مانند حقائق بیرون باشد تا ما به آن برسیم. بلکه در انسان شکل می‌گیرد. اگر انسانی نباشد واقعیتی نیست. علامه طباطبائی از پایگاه فلسفه اسلامی قطعاً به او سوفیست می‌گوید.

استاد: اگر اینطور بگویی ما حرفی نداریم. تجربیاتی بود که در اریان هم بود؛ می‌گفتند کتاب‌هایی خواندیم و بعد فهمیدیم او چیز دیگری می‌گفت. اگر او اینطور بگوید که حرفی نیست. اما باید اول بفهمیم او چه می‌گوید. اگر تصریح کند که اگر انسان نبود، پیچ و مهره که بخواهند با هم پیچ شوند و چیزی را نگه دارند، نبود.

شاگرد: حداقل برای ما واقعیتی نداشت.

استاد: ما چه کاره هستیم؟ او می‌گوید ما از دوازده کانال به آن نومن اضافه می‌کنیم؛ آن وقت می‌شود فنومن. اینکه منافاتی با حرف من ندارد. یعنی اگر انسان نبود، مثلاً از دریا ابر شکل نمی‌گرفت تا باران ببارد و سیل سنگ‌های رسوبی را به دریا ببرد. چرا؟ چون ما انسان‌ها که نبودیم! کانت این را می‌گوید؟! اگر این را بگوید که دیوانه به حساب می‌آید؛ بگوید ما انسان‌ها

که نبودیم باران نمی‌آمد! سنگ‌هایی هم که سیل آن‌ها را می‌برد نبودند! او اصلاً این‌ها را منکر نیست. بلکه او یک نحو درک را می‌گوید؛ به این عنوان که خارج با نفس پیچ و مهره می‌شوند و چیزی به نام درک را پدید می‌آورند. این خوب است. می‌گوید همه می‌گفتند ما یک خارجی داریم که ما سراغ آن می‌رویم و آن را به دست می‌آوریم؛ همان‌طور که مرحوم آقای طباطبایی در اصول فلسفه دارند، همیشه سراغ معلوم می‌رویم، ولی جز علم به دست نمی‌آوریم. اما کانت می‌گوید ما دائم سراغ یک همبسته می‌رویم؛ همبسته‌ای از معلوم و علم، نه این‌که سراغ معلوم برویم و جز علم به دست نیاوریم. آقای طباطبایی در اصول فلسفه دارند؛ می‌گویند تفاوت بین این دو بسیار است؛ یعنی ما دائماً سراغ علم برویم و علم را هم به دست بیاوریم، با این‌که دائماً سراغ معلوم برویم اما جز علم به دست نیاوریم. این مبنای رئالیسمی ایشان در اصول فلسفه است. اما یک مبنای دیگر این است که ما دائماً سراغ معلوم نمی‌رویم، دائماً هم سراغ علم نمی‌رویم، بلکه دائماً سراغ هم بافته‌ای از علم و معلوم می‌رویم. این حاصل درک ما است. اگر این باشد، منافاتی با عرض من ندارد. یعنی او این چیزهایی که من می‌خواهم بگویم را اصلاً منکر نمی‌شود. شما باز هم مثال‌هایش را پیاده کنید؛ همین مبنای دو و پیچ و مهره و .... علاوه این‌که آن چه که عرض من است و مهم‌تر است، این است: اگر ما این مسائل را به چشم بشر نشان دادیم، بعداً این حرف‌ها که بگویند کانت این را می‌گوید و ...؛ وقتی چشم بچه از دبستان تا دبیرستان یک چیزی را دیده، وقتی به او بگویند کانت این‌طور گفته، می‌گوید خب بگوید! این خیلی مهم است. یعنی آیندهٔ بشر، وقتی اذهانشان یک چیزهایی را دیده، تفلسف‌های فلاسفه نمی‌تواند این را از دستشان بگیرد.

راسل جلسه‌ای داشت؛ به دانشجوهایش می‌گوید الآن یک میز جلوی من است که دارم حرف می‌زنم؛ خب شما حق دارید که بگویید بله جلوی تو میز است. اما من که از فیزیک کوانتوم خبر دارم به این سادگی نمی‌توانم بگویم این میز جلوی من است! همان جا عرض ما این است: ما یک نقطهٔ شروعی برای او داریم؛ می‌گوییم خودش می‌گوید من شک دارم و نمی‌دانم؛ پس یک نقطهٔ انطلاقی داریم؛ نقطهٔ انطلاقی که مورد اشتراک آن دانشجوهایی است که به‌سادگی می‌گفتند میز هست، با این کسی که او می‌گوید من نمی‌دانم. پس یک نقطهٔ انطلاق دارید که می‌خواهید بحث را مطرح کنید و تشکیک کنید. اگر نقطهٔ انطلاق نداشتید پس می‌خواهید در چه چیزی تشکیک کنید؟! همان نقطهٔ انطلاق مهم است. یعنی وقتی به نوع بشر، آن نقطهٔ انطلاق را نشان دادیم، تفلسف‌های بعدی رنگ می‌بازد.

بازبینی #3
ایجاد شده 31 ژانویه 2024 15:33:09 توسط ... .
به روزرسانی شده 29 ژانویه 2025 15:36:08 توسط ... .